

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو
۳۰ نومبر ۲۰۱۴

دموکراسی کارگری - دموکراسی بورژوائی

۳. تعرض امپریالیسم به رویونیسم فرتوت

شما مهمان باشید!

آن چه در افغانستان و عراق می گذرد از نظر "جامعه جهانی" چیزی جز تلاش تهاثری به منظور "سلطه دموکراتیک" نیست. ما نفت شما را به غارت می بریم، به شما سلاح و دولت دموکراتیک غالب می کنیم؛ برای تان با کمال احترام القاعده و جبهه نصرت و بوکو حرام و الشباب و داعش می سازیم؛ این ها را برای تان شاخ می کنیم و بعد از این که دخل منابع تان را در آوردیم در قالب منجی ظاهر می شویم و خروار خروار بمب و بلیک و اترز و هالیبرتون بر سر و کله تان می ریزیم؛ سرزمین تان را می سوزانیم و بعد خودمان وارد می شویم و برای خودمان و خودتان ایجاد اشتغال می کنیم و آبادی و آبادانی می آوریم. این یک معامله است. شما می خواهید اورانیوم را غنی سازی کنید. ما شما را تحریم می کنیم. شما تحریم ها را دور می زنید و از بازار سیاه سانتریفیوژ می خرید. ما پول های نفت شما را بلوک می کنیم. شما اورانیوم تان را ناگزیر رقیق و مفتول می کنید و بخش قابل توجهی از سانتریفیوژهای تان را غیر فعال می کنید و مانده ای از پول شما را آزاد می کنیم. این هم یک معامله است. ما به بحران اقتصادی خود سر و سامان می دهیم و شما... و شما هم به تدریج دموکراتیک می شوید. البته چون شما "جهان سوم" هستید نباید یک شبه و هول هولکی منتظر ظهور امثال واتسلاو هاول و یلتسین باشید لطفاً به همین "دموکرات" های ریزه میزه قناعت کنید. فراموش نکنید که شما هنوز در مرحله "تمرین دموکراسی" هستید. اردوغان و اشرف غنی از سرتون هم زیاده! روتون رو زیاد کنین داعش رو می فرستیم سراغتون....

همه کسانی که فکر می کنند بحران سال ۱۹۲۹ از درون نیودیل مهار شد هنوز منطق اقتصادی جنگ دوم جهانی را نفهمیده اند. در دوران ما که یک جنگ جهانی می تواند تبعات زمستان اتمی را در پی داشته باشد بهترین گزینه به آتش کشیدن مجدد منطقه خاورمیانه است. چون سرزمین های جدیدی برای اشتغال نمانده است می توان سرزمین های اشغالی را شخم زد و دوباره کاشت. گاوآهنش هم که حاضر و آماده است. ارتش آزاد و داعش و... برای ترمیم ویرانی های اخیر غزه ۶ میلیارد دالر ناقابل سرمایه گذاری لازم است. استقرار دولت راست محمود عباس و سپس سرازیر شدن سرمایه از همه جا. بعد از این که ترتیب اسد هم داده شد برای بازسازی سوریه کلی سرمایه به منطقه وارد خواهد شد. شرکت های سرمایه گذاری فقط یک قلم ناچیز است. تعلیم سربازان و افسران ارتش جدید واقعاً قابل ندارد. شما مهمان باشید! عراق را با چهار میلیون و هفتصد هزار بشکه نفت روزانه اش قبلاً حساب کرده ایم. هزینه بمباران داعش را تا درم آخر می گیریم. شما نسوز جا بروید و به روی خود نیاورید که ارتش تحت تعلیم ما در موصل چه گونه

ز هوارش در رفت. جبران می کنیم. کجا؟ همین دم دستی ها. دولت اقلیم خوبه؟ تعارف نکنین لطفاً!

ادامه دهیم....

دموکراسی و مصرف!

در متن گزارش سه جانبه از علاقه وافر سرمایه‌داری جهانی به دخالت مستقیم در امور مرتبط با دموکراسی در کشورهای تحت سلطه به صراحت سخن رفته است:

«مدت ربع قرن ایالات متحده قدرت سرکرده در سیستم نظم جهانی بود. اما جلوه‌های کج خلقی دموکراتیک، از پیش‌ترها میان متحدان، عدم اطمینانی برانگیخته است و می‌تواند به خوبی میان دشمنان اجرایی برانگیزاند. کاهش قابلیت

حکومت دموکراسی در داخل کشور به معنی کاهش نفوذ دموکراسی در خارج است.» (Ibid. p.106)

هالی اسکالر ذیل این آموزه اضافه می‌کند: «یکبار دیگر تعریف دموکراسی آشکارا به زحمت خوانده می‌شود جمله آخر را باید چنین خواند کاهش قابلیت حکومت دموکراسی در داخل کشور به معنی کاهش قدرت و توان امپریالیسم در خارج است».... نتیجه‌گیری بحران دموکراسی چنین آغاز می‌شود «اگر اصلاً داستانی از موفقیت دموکراسی وجود می‌داشت طی ربع قرن پس از جنگ جهانی دوم توسط جامعه‌های سه جانبه نوشته شده بود.» از میان بردن فقر و توزیع دوباره ثروت و قدرت جزئی از «داستان موفقیت دموکراتیک» نیستند. مصرف وجود دارد. برخورد طبقاتی به جامعه بی‌طبقه تسلیم نشد، بل که ماسک به اصطلاح جامعه مصرفی به چهره زد. به گفته‌ی دانیل بورشتین:

«جامعه مصرفی، جامعه مردمی است که از بهزیستی مشترک، خطرات مشترک، منافع مشترک و علایق مشترک احساس یگانگی دارند که از مصرف انواع یکسان کالاها دست می‌دهد.... جامعه مصرفی غیرایدئولوژیک است. برای پیوستن به یک جامعه مصرفی لازم نیست به داشتن ایمان، عقیده یا تعصبی اقرار کرد یا مناسکی به جا آورد.... جامعه مصرفی دموکراتیک است. این دموکراسی صندوق پول امریکائی بزرگ است که آریستوکرات‌های همه روزگاران کهن را خشمگین می‌کرد. جوامع مصرفی عموماً به مردم همه نژادها، با هر تباری، با هر پیشه‌ای و با هر سطح درآمدی خوش‌آمد می‌گویند. به شرط آن‌که پول ورودیه داشته باشند. هم رئیس کارخانه و همکارگر، شوینده‌های ساخت وستینگ هاوس دارند....»ⁱ

البته در واقع هیچ نوع دموکراسی مصرف وجود ندارد. ممکن است رئیس کارخانه و کارگر هر دو شوینده وستینگ هاوس داشته باشند – اگر چه رئیس کارخانه احتمالاً کارگری دارد که کار شست و شو را با شیوه بهتری انجام می‌دهد – اما کارگران باید نیروی کارشان را به رئیس کارخانه بفروشند. زمینه طبقاتی، جنسیت و دسته‌ای از دیگر عوامل تعیین می‌کنند که چه کسی محتمل است «پول ورودیه» به جوامع مصرفی را داشته باشد. بحران مستمر دموکراسی بازتابنده شکست سرمایه‌داری در انداختن کالاها به مسیر اصلی و نیز در رساندن آنان به مردمانی است که همچنان در حاشیه مانده‌اند.... بحران دموکراسی بازتابنده مبارزه در راه چیزی بیش از حق مصرف کردن کالاهاى شرکتی یا سمبول‌های دموکراتیک لیبرالی است. این بحران بازتابنده خواست شمار رو به افزایش مردم برای تبدیل آزادی بیان به آزادی عمل است. سرمایه‌داری می‌کوشد آزادی بیان را به آزادی بیان همه چیز جز واقعیت، به انتقاد و پیش‌نهاد از یک موضع فاقد قدرت محدود کند. بحران دموکراسی بازتابنده مبارزه برای دفاع از نظارت دموکراتیک بر سیستم سیاسی اقتصادی و اجتماعی است. دموکراسی سرمایه‌داری تضمین کننده حقوق عمومی، تغذیه خوب، مسکن، کار، بهداشت کودکان، آموزش و پرورش یا مراقبت‌های بهداشتی نیست. در این جا هیچ حقوق تضمین کننده نظارت بر ثمرات کار فردی و نظارت بر خود روند کار وجود ندارد. چرا؟ زیرا چنین حقوقی با توزیع نابرابر ثروت و قدرت تضاد دارد. دموکراسی سیاسی صوری، به مشروعیت یافتن سرمایه‌داری شرکتی کمک می‌کند.ⁱⁱ دموکراسی سیاسی راستین بدون دموکراسی

اقتصادی نمی‌تواند وجود داشته باشد و دموکراسی اقتصادی نیز در سیستم سرمایه‌داری نمی‌تواند وجود داشته باشد.
(هالی اسکالر، ۱۳۶۹، صص، ۵۲-۵۵)

دموکراسی امریکائی بر پرچم روسی گلاسنوست و پرسترویکا

پنج دهه پس از تشکیل کلوبرم و چهار دهه بعد از شکل‌بندی «کمیسون سه جانبه» نظام سرمایه‌داری جهانی نه فقط توانست گفتمان «دموکراسی سیاسی راستین» را کنار بزند، بلکه موفق شد تمام دژهای کمونیسم روسی را نیز فرو بریزد و به جای سه جانبه‌خواهی، نظریه یک جانبه‌گرایی را در حوزه روابط بین‌الملل به میان نهد و با تمام ابزار خود تحقق این آموزه را هدف قرار دهد.

در فبروری ۱۹۸۶، **میخائیل گورباچف** خطاب به اعضای «حزب کمونیست [روزیونیست] اتحاد جماهیر شوروی» که در کنگره بیست و هفتم گرد آمده بودند نکاتی را گفت که خود نیز به آن‌ها اعتقاد و ایمان نداشت. او در حالی که فروپاشی آخرین دژهای پوسیده روزیونیسم **خروشچفی** را به وضوح تمام مشاهده می‌کرد، ابتداء از واقعیتی مسلم و تاریخی سخن گفت:

«سوسیالیسم در کشورهایی پا به عرصه وجود گذاشت که از نظر سطح اقتصادی و اجتماعی آن زمان پیشرفته نبودند و از دیدگاه نظام، سنن تاریخی و ملی خود بسیار از یکدیگر متمایز بودند. هر یک از آن‌ها از راه خود به سوی فرماسیونی جدید در حرکت بود و این خود، پیش‌بینی **مارکس** را درباره «تنوع و پله‌بندی بی‌نهایت» همان زیربنا در مظاهر مشخص آن تأیید می‌کند. این راه‌ها هموار و آسان نبوده است. بازسازی اقتصاد عقب مانده یا از هم پاشیده، آموختن سواد ابتدائی به میلیون‌ها نفر، دادن مسکن، خوراک و خدمات پزشکی رایگان به آنان امر دشواری بود. خصلت نوین وظایف اجتماعی، فشار مداوم نظامی، اقتصادی، سیاسی و روانی امپریالیسم و لزوم صرف مساعی عظیم جهت دفاع، همه این‌ها نمی‌توانست بر سیر و چگونگی حوادث، برآهنگ تحقق برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی اثر نگذارد...»

گوربچف ابتداء تأثیرگذاری شدید و مؤثر گفتمان دموکراتیک بر تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بلوک شرق را نادیده می‌گرفت و فراموش می‌کرد که سرمایه‌داری با «علم کردن پرچم دموکراسی و حقوق بشر» اردوگاه به اصطلاح سوسیالیسم را به نبرد فراخوانده بود. **گوربچف** از اساس فراموش کرده بود که اساس سوسیالیسم بر اومانیزم و بشردوستی پیریزی شده بود و به همین سبب نیز از مهم‌ترین گوهر انسانی که همواره در جست‌وجوی آزادی بوده است، به راحتی عبور می‌کرد. او **ستالین** و **بری** را به یاد نمی‌آورد که چگونه مخالفان دیکتاتوری حزبی را گروه گروه به مسلخ می‌فرستادند. او حتا زمانی هم که شعار می‌داد، باز به استواری آینده چندان امید نداشت. **گوربچف** در شرایطی از «نظام قدرت‌مند بین‌المللی» متکی بر «اقتصاد بسیار رشد یافته» در اردوگاه سوسیالیسم فریاد می‌کشید که خود بهتر از هر کس دیگری می‌دانست اقتصاد المان شرقی تا چه حد بیمار و در حال احتضار است و قدرت بین‌المللی کشورش در قیاس با امریکا و ناتو چه قدر رو به افول نهاده است. با این همه **گوربچف** - که انگار نطقی را که سوسیالیست‌های **پرودونی** برای‌اش نوشته بودند - روخوانی می‌کرد، گفت:

«ترقی زمان کنونی به حق با سوسیالیسم مترادف به شمار می‌رود. سوسیالیسم جهانی نظام قدرت‌مند بین‌المللی است که بر اقتصاد بسیار رشد یافته، بر شالوده عظیم علمی، بر قدرت اطمینان بخش نظامی و سیاسی اتکاء دارد. سوسیالیسم جهانی یک سوم بشریت، ده‌ها کشور و ملت را که در راه شکوفائی همه جانبه ثروت‌های معنوی و اخلاقی انسان و جامعه گام برمی‌دارند در برمی‌گیرد. شیوه نوین زندگی ایجاد شده که بر پایه اصول عدالت سوسیالیستی بنا نهاده شده و در آن از ستم‌گران و استثمار شونده‌گان خبری نیست و حکومت از آن مردم است. صفات متمیزه آن عبارت است از جمع‌گرایی و همپاری رفیقانه، پیروزی اندیشه آزادی، وحدت ناگسستنی حقوق و وظایف هر فرد جامعه، حیثیت،

شخصیت و نوع دوستی حقیقی. سوسیالیسم امکان حقیقی است برای تمام بشریت. نمونه‌ای است که به آینده راه دارد.»

گوربچف از ترسیم آینده و بازنمون مصادیق «پیروزی اندیشه آزادی» عاجز بود. در حالی که رکود دوران پرژنف با قوت تمام ادامه یافته و تمام ریشه‌های بازمانده از دوران کوتاه زمام داری بلشویک‌ها را سوزانده بود و در شرایطی که اصلاحات موسوم به «گلاسنوست» و «پرسترویکا» ذهن آخرین رئیس دولت متزلزل اتحاد شوراهای را تحت شعاع خود گرفته بود او به زبان از «توسعه جنبش بین‌المللی کمونیستی» سخن می‌گفت:

«ترقی اجتماعی در توسعه جنبش بین‌المللی کمونیستی و کارگری، در گسترش جنبش عمومی نوین دموکراتیک دوران کنونی از جمله جنبش ضدجنگ و ضددهستئنی بازتاب می‌یابد. این ترقی همچنین در قشر بندی نیروهای سیاسی در جهان سرمایه‌داری از جمله در ایالات متحده آمریکا (دژامپریالیسم) به چشم می‌خورد. در آنجا گرایش‌های مترقی ناچار است از میان نظام توتالیترایسم انحصاری راه خود را بگشاید. این گرایش‌ها تحت فشار مداوم ارتجاع سازمان یافته، از جمله دستگاه عظیم تبلیغاتی آن قرار دارد، که سیل اطلاعات کاذب سرگیجه‌آور را بر سر آدم سرآزیر می‌کند.»

گوربچف که با ساده‌انگاری هر چه تمام‌تر جنبش‌های ضدجنگ و ضددهستئنی دوران ما را ابتداء با «جنبش عمومی نوین دموکراتیک» مترادف‌سازی می‌کرد و از این ترادف به «ترقی اجتماعی در توسعه جنبش بین‌المللی کمونیستی» تعبیر می‌نمود، در متن خودشیفتگی، تمهیداتی را که از چهار دهه پیش برای مهار جنبش‌های کارگری از سوی سه جانبه‌خواهان سرمایه‌داری غرب پیش‌بینی شده بود و طی آن قرار بود صفوف متشکلت تکنوکراسی پرولتری (یا کارگران یقه سفید) بر متن رویکرد لیبرالیسم لیبرتر دست‌در دست کارفرمایان جای‌گزین اتحادیه‌های چپ کارگری شوند فراموش می‌کرد و همه خطر را در سیل خروشان می‌دید که بر امواج اطلاعات کاذب سرگیجه‌آور؛ سکوت هولناک همه اعضای پیمان ورشو را در هم شکسته بود.

خبرگزاری «تاس» و روزنامه «پراودا» و اعقابش مرعوب جریان توفنده‌ای شده بودند که تکنولوژی عظیم اطلاعاتی غرب راه انداخته بود. فقط C.N.N برای تخریب پایه‌های پوسیده رویزیونیسم روسی کافی بود. روس‌ها هنوز به گوهر آزادی پی‌نبرده بودند و از امواج تخریبی مهم‌ترین ابزار سرمایه‌داری بی‌خبر بودند. دموکراسی! به همین دلیل نیز واپسین رئیس آنان فریب‌کارانه از «امید» در «جهان هزاره سوم» یاد می‌کرد:

«... چنین است جهانی که ما در آستانه هزاره سوم در آن به سر می‌بریم. جهانی است پر از امید. زیرا هیچ‌گاه در سابق بشریت این همه وسایل همه جانبه را برای پیش‌برد تکامل تمدن در اختیار نداشته است. [گوربچف گویا فراموش کرده بود که غالب این وسایل در اختیار سرمایه‌داری غرب بود]. اما این جهان همچنین جهانی است سرشار از خطرات و تضادها که ما را به فکر بر اضطراب‌ترین مرحله تاریخ می‌اندازد. گروه اول تضادها که از نظر سرنوشت بشر مهم‌تر از همه است با مناسبات میان دول متعلق به دو نظام، دو فرماسیون ارتباط دارد. این تضادها گذشته دیرینه ندارند. از زمان انقلاب اکتوبر در روسیه و انشعاب جهان از نظر اجتماعی و طبقاتی هم در ارزیابی حوادث و هم در نظریات در زمینه دورنمای اجتماعی جهانی اختلافات اصولی بروز کرده است. سرمایه‌داری تولد «سوسیالیسم» را به عنوان یک «اشتباه» تاریخ تلقی کرد که باید به هر قیمت و طریقی که شده و بدون توجه به حقوق و اخلاق «اصلاح شود» از طریق مبارزه مسلحانه، محاصره اقتصادی، خراب‌کاری، مجازات و کیفرها، خودداری از هرگونه همکاری، اما هیچ چیز نتوانسته است از استقرار نظام نوین و حق و تاریخی زیست آن ممانعت به عمل آورد.»

عوام‌فریبی بیش از این نمی‌شود. پنداری اعضای پیروچروکیدة حزب که پای این سخنرانی مضحك نشسته بودند، جملگی را یا خواب برده بود یا آن قدر خرفت شده بودند که قادر به تجزیه و تحلیل شعارهای پوچ و خسته کننده دبیر کل نبودند. **گوربچف** مصوبات کنگره بیست و بیست و یک را به یاد نمی‌آورد و از اساس منکر آن بود که حتا پیش از طرح رامبرد «راه رشد غیرسرمایه‌داری» در آن کنگره و ظهور رویزیونیسم **خروشچفی**، دژهای اردوگاه سوسیالیسم رخنه

بر داشته بود. آغاز پروسه شکست انتقال طبقاتی به همراه کنار زدن حاکمیت پرولتاریای روسیه، عوارض مهلک جنگ های داخلی و یورش های امپریالیستی، سلطه رویکرد سانترالیسم غیر دموکراتیک به همراه عملیات تخریبی جریان ستالین - بریا برای نابودی هر نظام پویا، انسانی و مترقی کفایت می کرد. به راستی **گوربچف** از کدام امید سخن می گفت؟ امیدی که آرمانش در ذهن گوربچف با دولت رفاه و جامعه سویدن تداعی می شد به جای سوسیالیسم نشسته بود. **احمد شاملو** - که چندان به روابط بین الملل آشنا نبود - در تحلیل "امید" سوسیالیستی مطروحه در مبحث **گوربچف** گفته بود:

«جهان و زمانه همانی است که همیشه بوده، یعنی همچنان روندی را ادامه می دهد که انسان از ما قبل تاریخ گرفتار طی کردن آن بوده است. می گویم گرفتار چون به هر حال این روند به هیچ روند دل چسبی نیست. آدمیزاد در حقیقت به صورت گروهی محکوم به اعمال شاقه به طی آن مشغول است. مراحمی که **مارکس** به درستی برشمرده و به صورت حلقه های دوره به دوره تنگتر شونده ای به روزگار ما رسیده که از همیشه تلخ تر است و روزگار ما هم از هر دوره تاریخی دیگری پریشان تر و **ناامید** کننده تر. **امید** به آن جراحی خون بار بزرگنهائی [سوسیالیسم و انقلاب اکتوبر] هم که اسمش را گذاشته بودیم انقلاب رهائی بخش جهانی و صد سالی دلخوش کُنک اکثریت نامیدان بود، در آخرین لحظه ها مثل حباب صابون ترکید. هر چند که اصولاً امید شیرینانه ای بود و راهی هم به دهی نمی برد و در نهایت امر خشونت را جانسین خشونت دیگر می کرد.» (محمد قراگوزلو، ۱۳۸۲، ص ۴۸)

«**امید شیرینانه**». این است مبانی سوسیالیسمی که جریان ناسیونالیست روس تحت لوای سوسیالیسم پی افکند و خشونت را جایگزین خشونت دیگر کرد و به قول **شاملو** اگر چه چند سالی مدینه فاضله روشن فکران چپ جهان بود، اما در آخرین لحظه مثل "حباب صابون" ترکید. اما این "آخرین لحظه" کی و کجا بود؟ برخی تاریخ آن را تا سال ۱۹۶۰ و به قدرت رسیدن جریان **خروشچف** تاریخی می کنند. بعضی دیگر کمی هم عقب تر می روند و به قدرت رسیدن **ستالین** را محرک اصلی و بستر ساز اساسی پروسه فروپاشی می دانند. البته جماعتی دیگر **گوربچف** را - در کنار **یلتسین** - تا حد یکی از عوامل C.I.A. تقلیل می دهند و ساعت فروپاشی را تا سال ۱۹۹۲ جلو می اندازند. طرح و شرح این مبحث از وظیفه و حوصله این سلسله مقالات بیرون است و نگارنده در بخش دوم کتاب "امکان فروپاشی سرمایه داری و دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی" به تفصیل از پروسه و چیستی و چه سانی فروپاشی شوروی سخن گفته است. مضاف به این که اگر مجال یاری دهد در نقد سرمایه داری دولتی سلسله مقالاتی در آینده منتشر خواهیم کرد. اما نکته قابل توجه در سخنرانی **گوربچف**، تأکید به لزوم "اصلاح شوره" در نظام حاکم بر رویونیسم روسی است. آیا سال ۱۹۸۶ - یعنی همان زمان که آخرین رئیس در حال سخنرانی برای کنگره بیست و هفتم بود - حکایت اصلاحات گلاسنوستی - پرسترویکائی کلید خورده بود؟ با کمی تأخیر پاسخ مثبت است. وقتی قطار انقلاب یا فروپاشی به حرکت در می آید زمان اصلاحات گذشته است. در چنین شرایطی اصلاحات چیزی جز تسریع انقلاب یا فروپاشی نیست. در شوروی دومی اتفاق افتاد.

ادامه دارد هنوز....

محمد قراگوزلو

تهران. نومبر ۲۰۱۴

منابع:

- Fagan. Richard. R (1965) "Charismatic Authority and the Leadership of Fidel Castro" The western Political Quarterly, Vol. XVIII, no. 2, part I (June 1965).

- Greetz. Clifford, "Centers, kings, and charisma: Reflections of the symbolics of power", in Greetz (1983), *Local Knowledge: further essays in interpretive Anthropology* (New York: Basic Books).
- Turner. Bryan (1974) "*Weber and Islam*", A critical study (London: Routledge & Kegan Paul).
- Willner. Ann Ruth (1984) "*Charismatic Political Leadership*" London: Yale university press. Princeton: center of International studies

پی‌نوشت‌ها

1. Daniel Boorstein (1967) "*Welcome to the consumption community*" fortun, 1 september.

۲. بنگرید به کتاب "دولت در جامعه سرمایه‌داری، مارکسیسم و سیاست" نوشته رالف میلی باند و یورگن هابرماس. برای نمونه هابرماس در بحران مشروعیت میان "دموکراسی واقعی" (یعنی مشارکت واقعی شهروندان در روند شکل‌گیری اراده سیاسی) و "دموکراسی صوری" - که اجازه می‌دهد دولت ضمن جلوگیری از مشارکت مردم، "وفاداری پراکنده توده" را به دست آورد - فرق می‌گذارد.